



جناب عزیزالله مصباح در سنین میان سالی



... و در ایام کهولت

احوال و آثار جناب عزیزالله مصباح

فیض الله مصباح

دوستان ارجمند

قصیده مفصلی در حدود ۸۰ بیت در دیوان اشعار مصباح بچشم میخورد که شرح هجران از فراق پدر و مادر و استاد و یاران خجسته سیری است که زمانی با آنان محشور و مأتوس بوده و حال همه رفته اند و مهر خموشی بر لب زده اند با اینحال صدای آنان را دمامم از عالم روح میشوند. این ابیات امروز وصف الحال این بنده بینوا است که هم از فراق آن عزیزان در آتش احتراقم و هم طرفه سخنهاى دلپذیر آنان را از عالم بالا بگوش جان میشنوم :

دود بر آید بفلک از سرم
نغمه سرا خاُمش و بشکسته نای
کی شومد محوز لوح فسّواد
یکدم غائب نبود از نظر
وز دگر اندوه گساران خویش
دارم در مخزن دل یادگار
گوهرشان تا به ابد شاد باد
مُهر خموشی بزبان و بلب
جانها با هم همه در گفتگوی
آید این طرفه سخنها بگوش
مانده جدائید و غریب از دیار
کشور جان مملکت دیگر است
در رسد ایّام خوش دلفروز
شاهد جان چهره کشاید همی
نور ز یاران وطن بوده ایم
راه به نزهتگه جان یافتیم
نولت دیدار میسر نبود ۱

یاد چو ز ایّام سلف آورم
بینم خالی ز رفیقان سرای
رأفت مام و پدر و اوستاد
صحبت یاران خجسته سیر
از پدر و مادر و یاران خویش
خاطره ها چون دُرر شاهوار
محضر آن پاکدلان یاد باد
گر چه یکایک زده اند ای عجب
باشد بی مهمه وهای و هوی
هردم از آن خطبای خموش
کای صف اصحاب که از قرب یار
جسم عرض باشد و جان جوهر است
چون گذرد زندگی پنجروز
دور نشاط و طرب آید همی
ما چو شما حبسی تن بوده ایم
از قفس تن چو امان یافتیم
لیک جفاهای عسس گر نبود

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مقدسه مقایسه دو شمع را میفرما یند: یکی شمع کافوری و دیگری شمع رحمانی و میفرمایند: "شمع کافوری نور بوئاقی بخشد و شمع رحمانی باقایی آن هرچه پر شعله باشد زود منتهی گردد و شام بر افزود بامداد منطفی شود این سراج هر چه بیشتر شعله زند پایدارتر گردد شام چراغ بود صبح مشعله گردد در وسط زوال و دخول شمس در دائره نصف النهار لهیب این سراج بعنان آسمان رسد و سطوعش بی پایان"

چه منطبق و صادق است این تشبیه بحال آن دسته از نفوس که چون شمع کافوری مایه از عناصر این حیات فانی می گیرند و آثار خود را حصر تعریف و توصیف جمال فانی میکنند و خامه خود را به خوشی ها و لذات این جهان ظلمانی محصور و معطوف میدارند و آنانکه چون "مصباح"، مایه از عالم روح میگیرند و قلب را متصل به بحر اعظم میکند به عشق معشوق حقیقی چکامه میسراید و جز به وصف و ثنای جمال بی مثال لایزال قلم رانمی فرساید این دو شمع هر دو شمع انجمند اما آن يك بساعتی خاموش شود و این يك به مرور قرون و اعصار روشنی بخش آفاق گردد .

امروز بعد از ۴۵ سال که از صعود مصباح میگذرد هنوز شمعی که دست عنایت کبریا در قلب او افروخته روشنی بخش این انجمن است . شمع رحمانی که دربارہ ایشان حضرت عبدالبهاء میفرمایند " ای مصباح نورانی شعله بزین و سراج انجمن شو " و یقین است هنگامی که آثار گهربار این مشمول الطاف و عنایات جمال مبارک مورد مطالعه و تحقیق اهل ادب و دانش قرار گیرد بمرور زمان پرتوش بر شدت بیفزاید و شعله اش سر بعنان آسمان زند .

مصباح پانزده ساله بودند که بصرف فضل به لحاظ عنایت جمالمبارک مفتخر گشتند زیرا در لوحی که مورخ ۹ رجب ۱۳۰۸ (۱۸۹۱ - ۲ - ۱۷) یعنی یکسال پیش از صعود مبارک از قلم اعلی بافتخار والد بزرگوارشان نازل گشته چنین مسطور است : " توفیق الہی شامل عزیز علیہ بهائی شد هنیأ له و مرثیأ له " ۳ این است آن مایه اعظم و این است آن بشارت کبری .

الطاف و عنایات مستمره حضرت عبدالبهاء نیز روز بروز بر شدت اشتعال این قبسه نورانیه افزود و سبب گردید که این " معین نابع " " عین فواره " گردد و این " نهر صغیر " بحر عظیم " شود زیرا آن هیکل مبارک وقتی او را به خطاب " یا من صدح بلحن الورقا فی حدیقه الثناء " مخاطب ساخت و زمانی او را به خطاب " ای بلبل گلشن معانی " و یا " ای مرغ سحر " و " ای مصباح نورانی " متباهی فرمود و هنگامی به عنایت " هنیأ لك ... بما تو قدت بنیران مضرمته فی اعلی قلل السیناء " مورد تحسین و تشویق قرار داد و گاهی به تعلیم " فاشکرأله ربك بما انطقك بالثناء بمزامیرآل داود " ۴ دلالت فرمود .

ایشان بشکرا نه اینهمه الطاف در یکی از قصائد خود چنین میسرایند:

بلبل از فیض گل گشت گویا ورنه کی بودش این نطق شیوا
عشق روی تو ای عبد ابهی خامه ای داده گوهر فشانم ۵

در جای دیگر بیاد میآورند:

مرا چومرغ سحرخواند لطف او مصباح چرا نباشد در حنجرم خوش الحانی ۶

هنوز صعود جمالمبارک واقع نشده بود که مصباح مادر بزرگوارشان شاه جهان خانم بنت جناب منجم باشی را که باو علاقه مفرط داشتند از دست داده و قرین حزن بی منتهی شدند زیرا همواره در ستین عمر بیاد عواطف و احساسات روحانیه آن مادر مهربان بودند و خود را بسیار مرهون محبت و لطف او میدانستند. در لوحی که باعزاز جناب مستوفی پدر مصباح از قلم اعلی نازل گشته در مناجاتی ذکر این امه موقته از جمله این بیانات زیارت میشود قوله الاحلی :

" اسأ لك ان تغفر لامتك الّتی صعدت الیک ثم اغفر لمن توجه الی رمسها و زارها بما نزل من لسانك الاحلی... " ۷

مصباح بواسطه صفر سن سعادت تشریف بساحت جمال اقدس ابهی را نیافتند ولی در دو سفر که بعدها دست داد به ساحت مبارک حضرت عبدالبهاء شرف مثل حاصل کردند یکی از این اسفار در حوالی سال ۱۹۰۳ میلادی است که بهمراهی نصره الدوله برای تحصیل و سرپرستی آن شاهزاده به بیروت عزیمت



جناب عزیز اللہ مصباح درمیان جمعی از شاگردان مدرسہ تربیت (پسران)
(ظاہر ادرا وائل تاسیس مدرسہ)

و در آن شهر مدتی اقامت کرده و مکرراً در آن ایام اذن و سعادت تشریف را حاصل نموده بودند. در همان اوقات عربیت ایشان خیلی خوب بود چنانکه حکایت میکردند لدی الورد بواسطه عدم آشنائی بلهجه عربی تکلیفی را که استاد برای هفته بعد در نظر گرفته بود خوب متوجه نشده بودند چون موعد معین فرا میرسد بوسیله رفقای خود مستحضر میشوند که باید بمناسبت عید مریم مجدلیه در ثنای او مقاله ای نوشته شود مصباح بالبدیهه چکامه در مدح حضرت مریم انشاد میکند که باعث تحسین معلم میگردد خطاب بتلامیذ کرده میگوید ملاحظه کنید شخص عجمی با چنین فصاحتی بعربی منظومه میسازد که تلامیذ سائره عرب زبان از تحریر آن عاجزند. باز خودشان این حکایت که در مقدمه کتاب دیوان اشعار نقل شده بیان فرموده اند: ۸

" وقتی در اسلامبول بودم زمان عبدالحمید بود با یکی از احبائی که بواسطه حضرت ابوالفضائل تصدیق کرده بود در آنجا ملاقات شد این شخص شیخ بدرالدین غزی از فضلای معروف بود مدت پانزده روز که در اسلامبول بودم همیشه با هم محشور بودیم و اغلب باتفاق بکافه میرفتیم روزی در یکی از کافه ها سرگرم صحبت بودیم شیخ بدرالدین دید جمعی از دوستانش بکافه میآیند فوری بمن گفت شما خود را ایرانی معرفی نکنید چه این اشخاص بی نهایت متعصبند و اگر بفهمند که من با یکنفر ایرانی آنقدر گرم گرفته ام از من دور خواهند شد و دشمنی خواهند کرد گفتم چگونه ممکن است و آنکھی از تلفظ من خواهند فهمید گفت مطمئن باشید نمیتوانند تشخیص دهند در هر صورت آنها وارد کافه شدند و مدت زیادی با آنها صحبت شد اخیراً بدون آنکه حدس زده باشند من ایرانی هستم خداحافظی کردند. فردای آن روز از شیخ بدرالدین سؤال کردم احساسات آن دوستان نسبت بمن چه بود آیا فهمیدند که من عرب نیستم گفت ابداً اظهاری که کردند فقط این بود که گفتند " هو رجل ادیب ولكن يتصنع في الكلام "

یکی دیگر از سوانح ایام حیات پرافتخارشان که از مقدمه کتاب دیوان حدیقه ثنا نقل میکنم این حکایت است: ۹

احمد لواطاشا حضور مبارک حضرت عبدالبهاء حکایت کرده بود که یکرهز والی بیروت از فرمانفرما سؤال کرد شما راجع باین طائفه بهائیه چه نظری دارید و آنها چه نوع مردمانی هستند فرمانفرما در جواب گفت من اطلاع صحیح ندارم چیزی که میدانم این است که یکی از بندگان این آستان پیش من است سیصد همراه دارم که همیشه دنبال من هستند و مرا رها نمیکند ولی این یکی کسی است که هر قدر من عقب او میدوم او هیچ اعتنائی بمن نمیکند و همیشه در يك عالم دیگر مخصوص بخود است در احیان تشریف مکرراً هیکل مبارک با تبسم میفرمودند " من هر وقت ترا می بینم یاد حرف فرمانفرما میافتم آفرین بهائی باید اینطور باشد "

سفر ثانی تشریف مصباح حضور حضرت عبدالبهاء پس از چند سال خدمت در مدرسه تربیت انجام پذیرفت که بعلت کسالت به فرانسه عزیمت نموده و برحسب الواحی که بخط جناب مصباح و مهر و امضاء حضرت عبدالبهاء بافتخار بعضی از منتسبین صادر گشته این تشریف باید در حوالی سال ۱۹۱۰ اتفاق افتاده باشد.

در لوحی که بافتخار میرزا محمد علی خان بهائی است از جمله راجع بمدرسه تربیت میفرمایند: ۱۰

" آرزوی این عید چنان است که آن مدرسه بتدریج از جمیع مدارس عالم ممتاز گردد ملاحظه فرمائید که چقدر اهمیت دارد جناب آقامیرزا عزیزالله خان را مخصوص احضار نمودم و گفتم از پاریس مراجعت باریکان مدرسه نماید و تکلیف خویش را سؤال کند و بموجب آن عمل نماید. "

مصباح حضور حضرت ولی محبوب امرالله مشرف نشدند و حتی هیچ عریضه ای بساحت مبارک عرض

نکردند نمی توانستند قلب خود را راضی باشغال اوقات هیکل اطهر آن واقف باحوال سَرُو علن کنند ولی عنایات مبارکه نیز مانند عنایات جمالبارک و حضرت عبدالبهاء نسبت بایشان زیاده از حد بود این است از جمله بیانات مبارکه که در توقیعی خطاب بمحفل مقدس روحانی ملی صادر گشته : ۱۱

" ... در حق آن شخص شخیص جناب آقامیرزا عزیزالله خان مصباح ایده الله بجنودالغیب و الشهاده از اعماق قلب مزید موفقیت و عون و عنایت حضرت احدیت را امل وسانم خدمات مشعشه آن ناظم جلیل القدر و فاضل عظیم الشان در سبج ملکوت مثبتوت و بر صفحه قلب این عبد منقوش ... "

بمناسبت صعودشان بملکوت ابهی تلگرافی نیز که شاهد آن عنایات است از ساحت مولای حنون صادر گشته که در کتاب عالم بهائی جلد دهم در ضمن شرح احوال آن متصاعد به ملکوت بچاپ رسیده و ترجمه آن بشرح ذیل است :

" از صعود مروج برانزده امرالله عزیزالله مصباح از اعماق قلب متالم خدمات جلیله تاریخیه شان فناناپذیر بمنتسبین و احباً ادعیه قلبیه مرا برای علو درجات روحشان در ملکوت ابهی اطمینان دهید بیاران توصیه میشود محافل تذکر شایسته ای برای ابراز قدردانی صمیمانه بپاس موفقیتهای متنوعه ایشان برپا دارند " شوقی ربانی " ۱۲

یادداشتهایی فراموش نشدنی مشعر براین عنایات از دفتر خاطرات نفیس ایام زیارت عموجان عزیز جناب میرزا بدیع الله خان مصباح علیه رضوان الله که حضور حضرت ولی امرالله در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۲۵ مشرف شده بودند برای خود ارمغان برداشته ام که شمه ای از آنرا در اینجا نقل میکنم ۱۳.

حضرت ولی امرالله بمناسبتی روزی ذکر حضرت آقا میرزا عزیزالله خان مصباح را با یکدنیا ملاحظت و عنایت نموده فرمودند " من بایشان خیلی علاقه دارم یکی از ارکان امر هستند و خدمات باهره نموده اند" روز دیگر نسبت بحضرت آقامیرزا عزیزالله خان اظهار عنایت زیاد نموده فرمودند " ایشان رکن رکین هستند و من خیلی علاقه بایشان دارم باید موفق بخدمات بین المللی شوند تحیت مرا بایشان ابلاغ دارید " سپس سؤال کردند " آیا هیچ عکسی از جناب مصباح همراه خود دارید" اظهار این مطلب که عکسی از مصباح را نزد خود دارید نشان میدهد تا چه حد نسبت بایشان تفقد و عنایت داشتند .

در مجله عدلیپ شماره ۱۹ صفحه ۱۵ گفتار و نطق شیوای جناب نخجوانی مندرج است که در منترال کانادا ایراد فرموده اند از جمله بمناسبتی در آن سخنرانی میفرمایند : روزی هیکل مبارک حضرت ولی امرالله بزرگترین فرمودند اگر احباً از کتاب اقدس چیزی نفهمند از جناب مصباح بپرسند ... بعد بنده رفتم خدمت ایشان عرض کردم جناب مصباح این چه حکمتی است که حضرت ولی امرالله اینطور فرمودند که بشما رجوع کنیم فرمودند میدانی چرا ؟ برای این است که من وقتی چیزی را نمیدانم میگویم نمیدانم علتش این است .

ایشان مع وفور علم و کمال بسیار متواضع و فروتن بودند و فی الحقیقه مصداق " فیا طویب لعالم لن یفتخر علی نونه بعلمه " ۱۴ بودند چه دلپذیر است این جمله قصار خودشان در مجموعه کوچک بزم حقایق که در تعریف علم واقعی و علم رسمی میگویند : ۱۵

" فرق مابین علم حقیقی و علم رسمی آنست که یکی در نفس ایجاد تذلل و تواضع کند و دیگری آنرا تحریص بر تعزز و ترفع نماید "

تخلص مصباح را حضرت ورقا شهید بایشان عنایت فرموده اند و در منظومه ای که انشاد و بخط شیرین خود مرقوم داشته به مصباح اهداء میفرمایند او را باسم " مصباح " میستایند و مورد تشویق و ارشاد قرار میدهند اصل این منظومه اکنون در دارالانوار معهد اعلی است و ابیاتی چند از آن در کتاب



استاذین و معلمین مدرسہ تربیت

- ردیف نشسته از راست به چپ ، جنابان ۱- سید عباس علوی ۲- ضیاء اللہ نبیل اکبر ۳- محمد ابراهیم فاضل شیروانی ۴- عزیزاللہ مصباح
 ۵- سلطان التظامین ۶- قائم مقامی ۷- سرتیپی ؟ (غیر بہائی)
 ردیف ایستاده از راست به چپ ، جنابان ۱- داکتر مسیح فرہنگی (شہید) ۲- صفاری (غیر بہائی) ۳- زاهدی (غیر بہائی) ۴- قوی دل (غیر بہائی)
 ۵- ابادی امرالہ داکتر علی محمد روزقا ۶- داکتر جلال بھی زار ۷- احمد بیرشک (غیر بہائی)

"حدیقه ثنا" بچاپ رسیده است این است چند بیت از آن منظومه :

جان برافروز از شعاع شمس نور
چون فلک بر مهر حق نوآر باش
روح بخش عالم ارکان تست

ایهاالمصباح فی بیست الظهور
زآتش حب مشعل نوآر باش
نره نوری که مهرجان تست

ای بنورت مشتعل ارواح ما
وز فروغت خوش حجب را سوختی
گرم گشتم ز آتشین گفتار تو

مرحبا ای شعله ور مصباح ما
خوش تجلی کن که خوب افروختی
ای ز نار الله موقد نار تو

پرده اشباح را یکسر بسوز ۱۶

ای بهی مصباح ناری برافروز

جناب ورقا علیه رضوان الله شاعر شیرین سخن و نقاد علم و ادب تعلق شدیدی بمصباح داشت و از استماع اشعار پدر بزرگوار لذت می برد کافی بود که تنها یک دیوار غزل و یا قصیده ای را بشنود و آنرا شگفت آسا بخاطر سپارد خوب یاد دارم شبیهائی را که این دو طیر آسمان عرفان در محضر یکدیگر فارغ از این عالم در عوالم دیگر سیر میکردند و بذکر اشعار کبار شعرا آنچه در سینه اندوخته بودند رد و بدل میکردند و می ستودند در اینجا یکی از چکامه های جناب ورقا را که در تضمین یکی از قصائد مصباح سروده است نقل میکنم :

نقاد راد سخن سنج دانای فعل توانا
شمعی زفکرت وقاد روشن چو جبهه عذرا
بنهاد فضل و هنر را کاخی رفیع و معلأ
کز طبع رایع بار د سهیل و ثریا
مالک رقاب فضائل میر مدائن انشاء
در مناقب آن شاه در سلك گهرزا
کو عقد گوهر منشور بیزد ز خامه ورقا ۱۷

این چامه ساخت بدان وزن طبعم که درسخن سفت
مصباح آنکه برافروخت در بزم دانش و فرهنگ
افراشت علم و ادب را صرحی مشید و مرمّد
استاد فاضل و جامع نحیر بالبحر
محي الرسوم اوایل طراح سبک نوآئین
برتر ز فضل و بلاغت این است کوهمه دارد
شعر و ادب بچه ارز در پیشگاه کمالش

جناب فیضی و سرکار گلوریا خانم شرح مبسوطی با قلم شیرین و ملیح خود در کتاب عالم بهائی در جلد دهم بانگلیسی مرقوم داشته اند که وصف حال مصباح است و مینویسند " در ایامی که میزان علم و معرفت در ایران بادنی درجه فقر و قهقرا بوسیله علماء جاهل سقوط کرده بود مصباح چون فانوس دریائی در تلاطم امواج مورد نجات هزاران گمشده دریای طوفانی بودند ایشان در فرانسه و عربی و ادبیات فارسی مهارت بسزا داشتند بعد از خاتمه تحصیلات در مدرسه ژوینت های بیروت برای کسب کمال به پاریس رفتند و با مستشرقین برای ترجمه آثار امری همکاری میفرمودند..." در یک نامه که جناب ابوالقاسم فیضی بعد از صعود مصباح بیکی از منسوبان گرامی خود مرقوم داشته اند از جمله این عبارات زیارت میشود :

" خیر صعود حضرت مصباح روحی لعنایاته و خدماته فدا بقدری در دل و جان و روح و قلب اثر و جانکاه بود که چه بگویم نمی دانی چقدر او را دوست داشتیم و تا چه اندازه از مصمیم دل او را می پرستیدیم راه رفتن او حرف زدن او نفس کشیدن او برای رضای خدا بود جز معشوق چیزی در دل نداشت و جز محبوب کسی در خاطر او نمی گذشت او فی الحقیقه مصداق " الاسماء نزل من السماء " بود چون شمع بسوخت و دیگران را شاد و روشن و مسرور ساخت چقدر عالم بود چقدر فاضل بود و در عین حال تا چه حد متفانی و متواضع چه فداکاریهای نمود چه خدماتی انجام داد چه بزرگواریهای ظاهر ساخت ... هزاران هزار واقعه و حادثه و بزرگواری از حیات او در نظر دارم ایام مدرسه تربیت و بعد از آن دروس

امری و مدرسه تابستانی هر يك شواهد بزرگ بر عظمت اخلاقی او دارد چقدر با اهالی ساده نجف آباد رفیق شده بودند چقدر آنها را دوست داشتند می فرمودند آنها هر چه میگویند از روی صفای قلب و دل است این است که درست میگویند و درست می فهمند از نجف آباد رفتیم به يك ده دیگر ... آقای عباس ... که می شناسی همراه بود... در محفل جناب مصباح صحبت فرمودند عباس ... بعد از صحبت گفت آقای مصباح اینجا فارسی صحبت کردید من خوب فهمیدم ولی نجف آباد عربی صحبت کردید زیرا من نفهمیدم بقدری حضرت مصباح خندیدند و لذت بردند که وصف ندارد... آه چقدر لذت بردیم چقدر روح داشتیم جان داشتیم در محضر آن عزیز یکتا چقدر خوش می گذشت از این عالم پر درد و رنج برون آمده بعوالم دیگری می رفتیم سراپا لطف و محبت و عشق و علاقه بود با آن همه سالیان زحمت و مشقت در مدرسه تربیت با آن همه صدمه و عذاب از داخل و خارج که بکلی قوای جسمانی او را از بین برد ولی احدی کلمه ای از او نشنید... او متعلق بعالم دیگر بود چقدر نبودن او ناگوار است و چقدر فقدان او عظیم است ... هرچه اشعار او را میخوانم که تسلی یابم ممکن نمیشود با خود غالباً عبارت خود آن حضرت را تکرار می کنم " حزن شدید حرمان مستولی درد بیدرمان جراحات بی التیام صبر مقطوع آرام مفقود . " * هیچ میدانی که اشعار او را اغلب فضلا و علماء که شنیده اند و خیره هستند بی نظیر و بدیل می دانند ... اگر هزاران هزار تلامیذی که از آن گنج لایزال اینقدر فوائد ربوندند هر يك ذره ای قدردانی نمایند مجسمه او را از طلای ناب می توان ریخت که برای ابد دائماً در مقابل چشم عاشقین او حاضر باشد " ۱۸

شرح حیات مصباح و دقایق آن خیلی کم در دست است بخصوص آنکه سبیه جبلی و خصلت ذاتی و نهایت درجه خضوع و خشوع او مانع از این بود که شرح حال خودشان را برشته تحریر آرند و بیان کنند آنچه بیشتر در اختیار داریم همان سوانحی است که در آثار گرانبهایشان بچشم میخورد از آنجمله قصیده غرائی است که در شرح تشرف حضور حضرت عبدالبهاء سروده اند و نظری بدان جان و روان را باهتزاز میاورد ، چنین ابتداء میشود:

دلایل خرد رهنمای قوافل بیابان وادی و دریای و ساحل	بتائید یکتا خداوند باذل بریدم بدوران گیتی هزاران
گهی فلسفه غریبیاں را مرتل گرفته سبق مانده که مات جاعل نسبوی بجز اکتساب فضائل	گهی حکمت شرقیان را مطالع ز فرزین حکمت گهی سبق هستی ز سیر بوادی مراد و مرامم
طلبکاری علم را شغل شاغل ز اقوال اهل جدالت چه حاصل	بخود گفتم ای کرده در زندگانی ز اباحت پرقیل و قالت چه عاید
بدامان منزل شناسنده دل زدیده فرو ریخته غیث و ابل	زدم لاجرم دست عجز و توسل برآوردم از عمق دل آه سوزان
بارض مقدس مرا گشت موصل منور بدیدار انسان کامل	بلی قلب پر حرقت و چشم گریان شد انسان چشمم در آن صحن مینو

اعضای لجنه هیئت مشاوره تبلیغ طهران - ایران سنه ۸۸



اعضای لجنه هیئت مشاوره تبلیغ طهران سال ۸۸ بدیع (۱۹۳۲ میلادی)

ردیف نشستہ (روی سندلی) از چپ بر راست : جنابان ۱- ارباب سیاوش سفیدوش ۲- علی اکبر روحانی (محب السلطان) ۳- افضلی (?) ۴- آقا محمد حسین الفت ۵- عزیزالله مصباح ۶- محمد ابراهیم قاضل شیرازی .

ردیف ایستاده از چپ بر راست : جنابان ۱- نصرالله رستگار ۲- (شناخته نشد) ۳- سید حسن هاشمی زاده (متوجه) ۴- (شناخته نشد) ۵- رهبر کسروی (برادر احمد یزدانی) ۶- عنایت الله قانز .
ردیف نشستہ (جلو) روی زمین از چپ بر راست : جنابان ۱- حسن فوادی ۲- (شناخته نشد)

پناه یتیمان ملاذ ارامل	شه بندگی مرکز عهد ابهی
بھی السجایا و سیم الشامیل	سنی المزیایا عظیم المناقب
چو در حضرت علم اقوام جاهل	بزرگان تحقیق در محضراو
چو در چنگل باز مرغان بسمل	حکیمان منطق در پیشگامش
بدرگاه خود آن جمیل الخصائل	مرا داد چون بار از راه رأفت
وزان مرحبا رنجها گشت زائل	تبسم کنان مرحبائیم گفتا
ریود از سرم هُش بمشی مُهر ول	زبود از دلم غم بلبخند شیرین
ز اسرار و شنو و بودا و هرقل	چو درهای معنی که بگشود بر رخ

باری این قصیده مفصل است و من جسته و گریخته خواندم در حدود ۱۰۰ بیت است در اواخر این چکامه بلیغ و رسا اندرزهای بی مثل و بی نظیر شفقت پدری را میخوانیم که برای فرزند خود با برید صبا میفرستد :

پیام مرا سوی فرزند با سل	برید صبا کاش می برد جایک
که اندر اروپاست اینک محصل ۱۹	امین الله آن تو نهال عزیزم

از خاطرات خودم چه بگویم که جز حسرت و ندامت چیز دیگر ندارم چه در آنموقع در حدود ۴۵ سال پیش نه استعداد و سعه فکریم اجازه میداد که از حضورشان آنطور که باید کسب فیض کنم و نه خردی و حقارتم میگذاشت قدر آن ایام پر بها و زودگذر را دریابم خوب یادم است موقعی که بنا بود تصدیق کلاس ابتدائی را بگیرم در نوشتن نوکلمه صحیح بر روی کاغذ عاجز و ناتوان بودم و در نوشتن يك موضوع انشاء فوق العاده ضعیف ایشان بخوبی واقف حال زارم بودند راه نجات را در این دیدند که يك صفحه انشاء سلیسی بمن دیکته کردند و منهم آنرا بدون کلمه کم و زیاد نوشتم ، این انشاء را با مهارت کامل خودشان که در هنر کتابت داشتند طوری تنظیم کردند که بهر موضوعی که ممکن بود مطرح جلسه امتحان شود با تغییر يك نوکلمه کاملاً موافق و جور درمیآمد خدا شاهد است که همین نمره انشاء که بمن تعلق گرفت معدل جمیع نمرات را بالا آورد و در امتحان موفق شدم .

در ایام پر افتخاریات پدر بزرگوار تنها افتخاری که نصیب من بود و خودشان مکرر میگفتند من عصای پیری ایشان بودم و هر عمل ناچیزی که از دستم برمیآمد بجای کلمه مرسی رانچ پیر شوی میگفتند اکنون همه می بینید چگونه دعای ایشان مستجاب شده غالب اوقات که هوا مساعد و مناسب میبود طرفهای عصر قبل از غروب آفتاب بعد از ساعتها مطالعه و تحریر بطرف خیابان پهلوی برای قدم زدن میرفتند و منهم باتفاق ایشان زیر بازویشان را میگرفتم و راه میرفتیم در تمام مدت راه شعر شعرائ نامی که در حفظ داشتند با صدای لطیف و آرام میخواندند و چه بسا اشعار خودشان را در راه زمزمه میکردند و بعداً فوراً بمنزل میرسیدند بتصحیح و تبدیل و یا چکامه جدید بر روی کاغذ میآوردند راستی چه ایام خوبی بود که هرگز دیگر بازگشت ندارد . در آن ایام برادران عزیز هر کدام در دیاری در اروپا دوران تحصیل خودشان را میگذراندند و پدر حنون دائم بیاد و ذکرشان دمساز بودند هرگز از یادم نمیروید که هنگام امتحانات مشکل و سخت دانشگاهی بدعا و مناجات طلب عون و موفقیت زیاد آنها را با قلبی مشهور از عطوفت پدری از درگاه الهی راجی بودند البته همواره دعای خیر ایشان مستجاب میشد و غیر از سعادتشان در ظل آئین الهی

آرزوی در دل و جان چیزی نمیپوراندند خواهران عزیز هر کدام دائم با پدر مائوس و مائوف بودند بستانی که همیشه قلوبشان سرشار از محبت و رأفت او بود و در خدمت پدر بزرگوارشان جان و دل میباختند و در تحریر تالیفاتشان بعلت ضعف باصره همیشه مساعد و کمک بودند. از مادر مهرپرور چه بگویم بارها از ایشان میشنیدم که میگفتند این خانم مهربان عطیه الهی است که خداوند از الطاف لانهایی اش نصیب من کرده و در حقیقت اگر این محبت و مواظبتها و فداکاری مادر عزیز برای ایشان نبود زندگانی عادی برای پدر از خوراک و پوشاک و همه امور خیلی مشکل بود خداوند درجات روح پرفتوحشان را متعالی دارد.

خوب است حال یادی از دوران مدرسه تربیت شود و شیم و رفتار و روش و علاقه این روح تابناک را نسبت بتلامیذ چون يك صفحه تاریخ از نظر بگزرانیم و ببینیم چگونه امتثال امر مولای خود که بایشان تعلیم فرموده اند فریضه خود دانسته که میفرمایند " باید شب و روز همت نمائی که ... هر تلمیذ را استاد عزیز نمائی و هر رضیع را از لبن لذیذ بیرونی طفلان ناسوتی را جوانان لاهوتی کنی و کودکان پارسی را نورسیدگان ملکوتی فرمائی ... "

هنوز صوت ملیح مناجات اولین ساعت صبحگاهی مدرسه تربیت در گوشم طنین انداز است که بمحض اینکه زنگ سکوت مدرسه نواخته میشد یکی از شاگردان خوش صدا با لحن آسمانی و نوای دلنشین مناجات پر روح و ریحان " کودکانیم بینوا و طفلانیم در نهایت فقر و فنا ولی سبزه جویبار توئیم ... " را تلاوت میکرد و بعد همه ردیف بردیف صف کشیده بکلاس های خود میرفتند.

رسم و روش چنین بود که همه وقت در پایان هر ثلث امتحان تمام شاگردان در محوطه مدرسه گرد میآمدند بعد از کلمات دلپذیر و پند و اندرز دلنشین از روی شفقت پدري بتلامیذ بلیط های ده آفرین و صدآفرین که افتخار و شرافت از مدرسه مقدسه بر آن نقش بسته بود بشاگردان ممتاز يك يك بدست خود اهدا میکردند و دو نمونه از آن کتون در دستم است که بامضاء خودشان زینت یافته .

علاوه براین در پایان هر سال تحصیلی و یا در جشنهای نوروزی که همه شاگردان و اولیاء شرکت داشتند بهر يك از تلامذ عیدی داده میشد این عیدی ها معمولاً يك کیسه طوری کوچک شیرینی يك سکه سه شاهی و یا يك سکه پنج شاهی که آنوقت ها " ربعی " خوانده میشد همراه با يك کارت زیبا که در یکطرف آن این دو بیت تعریف جامع و لطیف از کلمه " تربیت " که اثر طبع نغز خودشان است صورت بسته بود:

آن برومند درختی که بود میوه او ادب و حکمت و دانش شجرتربیت است
 کربعلم و هنرآراست همه روی زمین این فضائل همگی از اثر تربیت است ۲۰

مطلب دیگر تاریخی که خاطره این عبد است و از لسان پدر بزرگوار شنیدم در موقع بستن مدرسه تربیت از طرف وزارت فرهنگ ایشان مکرراً با کفیل وزارت ملاقات کردند در دفعه آخر کفیل و نماینده وزارت فرهنگ بایشان گفت اگر چنانچه روزهای غیر تعطیلات مملکتی مدرسه را تعطیل نمائید وزارت مجبور به بستن مدرسه خواهد شد ایشان در جواب در نهایت احترام گفتند عالی جناب ، دیانت بهائی و اطاعت از آن برای ما اصل است و مدرسه تربیت فرع هرگز راضی باین نخواهیم شد که اصل را فدای فرع نمائیم این واقعه وقتی حضور مبارک حضرت ولی امرالله رسید بی نهایت باعث تمجید خاطر اطهر گردید و فرمودند جواب بسیار متینی است .

آثار کهربار مصباح که طبع شده در حقیقت سه مجموعه نفیس است که هر سه دارای مضامین بدیع و



بلیط "آفرین و" ده آفرین "مدرسه تربیت
به امضای جناب عزیزالله مصباح



مطالب عرفانی و فلسفی و علمی است هر سه این تألیفات حصر در عظمت و رفعت این ظهور الهی است و خواننده را بخوبی منعطف علو فکر و رقت کلام و فصاحت گفتار از نظم و اثر میدارد مأخذ و منابع کتب که مورد تحقیق و مطالعه قرار میگرفت همیشه کتب تاریخی معتبر ادبی و علمی بود همیشه میگفتند هیچوقت مطالعه کتاب را برای تفنن و گذراندن وقت نمیخواندم صادق است اگر بگوئیم در خواندن کتاب شیوه و روش فرانسوا باکن دانشمند انگلیسی را در پیش میگرفتند که میگوید انسان نباید مثل عنکبوت باشد که در گوشه ای تازی از خود بتند و نه مانند موری باشد که برای رزق یومی از هر طرف خاشاک و دانه جمع کند بلکه باید مانند زنبور عسل باشد بر روی گلهای معطر خوش بو قرار گیرد تا نتیجه عسل مصفی بیار آرد.

در دیوان اشعار فی الواقع کنج شایگان بیادگار گذاشته اند از سرودن شعر قافیه بندی و صرف گفتن شعر منظورشان نبود در قطعات مثنوی و قصائد مطالب دقیق و عمیق عرفانی و فلسفی مندمج است و در غزلیات از وصف کمال عشق مطلق و حب الهی داد سخن داده و با یک کلمه اشاره از آیات الهی و احادیث قدسی میتوان معانی کلیه از آن اشعار بهره گرفت. منظور و مقصودشان از سرودن اشعار در این دو بیت از قصیده کاملاً نمایان میشود :

شعرکه برهنرش پیشی است نی هوس قافیه اندیشی است
آنکه بحکمت همه سرها کشود آن من الشعر لحکمه سرود ۲۱

چنانچه قبلاً دیدیم در حقیقت سه مجموعه نفیس از آثار مصباح در دست داریم :

۱- کتاب دلائل الصلح

۲- کتاب دیوان اشعار " حدیقه ثنا "

۳- جزوه قطعات قصار " بزم حقایق "

کتاب دلائل الصلح مجموعه ای است نفیس در حدود ۵۷۱ صفحه خشتی و شامل ۱۱ فصل و در هر فصلی مباحث مختلفه بیان شده و مجموعاً ۲۸ مبحث میشود این تألیف شاید در عالم امر اوّلین کتابی باشد که مواضع فلسفی شرق و غرب در آن مورد تدبیر و تقریر مؤلف قرار گرفته کتابی است منحصر بدلائل عقلی برای اثبات عوالم ماوراء الطبیعه در مقابل مکاتیب فلسفه مادی و تجربی عصر حاضر و چنانچه در مقدمه کتاب ذکر شده در این اثر " عنان قلم را از دلائل نقلیه منصرف بپراهین ملائم و موافق با انواع زمان منعطف " داشته اند وحدت ادیان و صلح عام که اساس تعالیم الهیه در این عصر بی نظیر است پایه و بنیان تحقیق خود قرار داده اند و برحسب عریضه که مادر مهر پرور حضور حضرت ولی امرالله تقدیم داشته پنج روز قبل از خاتمه حیات پرثمرشان این کتاب خاتمه یافت و هنوز مقدمه که بر آن تعلق میگرفت تجدید نظر آن باتمام نرسیده بود .

مجموعه دوم دیوان اشعار بنام " حدیقه ثنا " است که بمناسبت لوح مبارک حضرت عبدالبهاء " یامن صدح بلحن الورقا فی حدیقه ثنا " به " حدیقه ثنا " تسمیه یافته این دیوان اشعار فی الحقیقه در گلزار ادب فرید و وحید است و مضامین عرفانی آن خارج از وصف و بیان قاصر من است. آنچه خودشان از معانی ادب آورده اند چند بییتی شاهد میاورم و قضاوت آن را باهل ادب و دبیران قلم وا میگذارم :

ارمغانی از معانیّ چو زر آورده ام

از معانیّ ادب لعل و گهر آورده ام

آتشی چون نار موسی پرشور آورده ام
 بس ره آورد گرامی زین سفر آورده ام
 ازختا و هندوچین و کاشغر آورده ام
 این نقایس نی نی از شهر دگر آورده ام
 من بدین غواص زان بحراین بُرد آورده ام
 گرهمی گویم که از مصر این شکر آورده ام ۲۲

آله از درخت اخضر آنست نار
 روبره تا آورد هر رهروی بر بسوی گنج
 این خطا باشد اگر گوئی که من این گنج ها
 گوهر ناسفته ام نر عالم آب است و خاک
 معرفت اندر مثل بحراست و غواص است عشق
 نحن اقرب مصر من معنی شکر؛ پس نور نیست

این قصیده غراً در حدود ۲۲ بیت است و در حقیقت متضمن دو مقوله است یکی ابراز و اظهار نعماء الهی و شکرانه آن که نصیب ایشان شده که این اثر گوهر بار را بیار آورده اند و قسمت انتهی خضوع خشوع لاحدی است که صفت و سببیه جبلی سراینده را نشان میدهد که میفرمایند :

گر حدیث از فضل یا نام از هنر آورده ام
 مشکى ار افشاندہ ام طیبی اگر آورده ام
 زادی ار آورده جسم بیشمر آورده ام
 جمله در نادانی و غفلت بسر آورده ام
 ناله ای نه یکم از سوز جگر آورده ام
 آب چشم و آتشین آه سحر آورده ام ۲۳

نیست جز تحدیث نعمت مقصد و منظور من
 نفعه از نافعہ های جود بی پایان تست
 پس تو آوردی همه هرچ آنکه ممنوع است و من
 من کیم بر باد داده حاصلی کایام عمر
 نه زخرمن های طاعت چیده وقتی خوشه ای
 نه بدرگاہت شبی ای بر سر من خاک باد

در آخر این چکامه دو حرف مختصر آورده اند که در نهایت ظرافت و لطافت کاملاً صفای روح پاکشان را نشان میدهد :

واندراین معنی دو حرف مختصر آورده ام
 فسحت ملك فنا را زیر پر آورده ام ۲۴

چشم از تو فضل بی پایان بود مصباح را
 فارغم از قید هستی ساز تا یابم که من

این دیوان اشعار بخط مرغوب بمانند چاپ سنگی طبع شده و در حدود ۲۲۲۰ بیت از مثنوی - قصیده - غزل - رباعی میباشد متأسفانه نسخه های این کتاب نایاب است انشاء الله روزی با آرامش عالم این گنجینه نفیس تجدید چاپ شود .

سومین اثر نفیس جزوه کوچک " بزم حقایق " است که بضمیمه " حدیقه ثنا " بچاپ رسیده این جزوه ثمین بیش از ۲۳ صفحه نیست و شامل جملات قصار و اندیشه پر اندیشه است که درجه عرفان و میزان معرفت و دانش و بینش مصباح را نشان میدهد چه بجا است بجای اینکه از نقطه نظر ارزش ادبی و نکات عمیق فلسفی آن نگرى کنیم فقط چند قطعه از این اندیشه ها را نمونه از این اثر پر ملاحظت شاهد آرم و بحث فلسفی و عرفانی آنرا برای اهل فن و ادب واگذار کنیم :

۱- " جهان ابداع بسی مایه تحیر و حیرت انگیزتر از آن غمض عین از مشاهده مبدع آنست " ۲۵
 چقدر معانی کلی در این جمله قصار موجود است که سبب حیرت و تعجب هر حکیم عارفی است - بهت و حیرت فیلسوف المانی کانت هم بی شباهت باین حیرت و تعجب نیست که در پایان یکی از مصنفاتش



هیئت مدیره مدارس تربیت طهران - ایران سنه ۱۳۰۱

هیئت مدیره مدارس تربیت طهران سال ۸۸ بدیع (۱۹۲۲ میلادی)

ردیف جلو از راست به چپ: خانم ها و آقایان ۱- روح انگیزفتح اعظم ۲- باقرخان مهتدی ۳- عزیزالله مصباح ۴- میس ادلید شارپ ۵- ایادی امرالله سرلشکر شعاع الله علانی .
 ردیف عقب از راست به چپ : جنابان ۱- میرزا اشرف خان اشرف ۲- سرهنگ بهاءالدین علانی ۳- محمودمرشد زاده ۴- عبدالله خرسند ۵- دکتر عبدالرحیم ایادی (برادر دکتر عبدالکریم ایادی).

میگوید:

دو چیز روح را باعجاب میآورد و هر چه اندیشه و تأمل بیش کنی اعجاب و احترام نسبت بآن دو چیز همواره تازه و افزون میشود یکی آسمان پرستاره که بالای سر ما جا دارد دیگر قانون اخلاقی که در دل ما نهاده شده .

۲- " کاش یکی این مشکل را حل میکرد که در عرصه ای که دمبدم عرصه زوال و فناست اگر دل بعالی اجل و ابقی تسکین نیابد بچه چیز تمکین خواهد یافت . " ۲۶

چه قدر این کلام استقهای زییاست و انسان را بیاد این بیان مبارک در کلمات مکتونه میآورد که جمالبارک بکمال حسرت و افسوس بحال آنهایی می اندیشند که باین عالم فانی قانع شده از عوالم روحانی خود را محروم ساخته اند میفرمایند :

" ای پسر روح هر طبری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گل ... زهی حسرت و افسوس و دریغ که بابریتی از امواج بحر رفیق اعلی گنشته اند و از افق ابهی دور مانده اند "

۳- " اگر اساقفه وهم را دین نام نمیگذاشتند فلاسفه دین را وهم نمیشردند " ۲۷
آیا منشاء همه اختلافات و تفریقات دینی و پیدایش اوهام و خرافات و ایجاد فلسفه مادی این لطیفه دقیق نیست ؟

۴- " دیده خرد خدای لن یتغیر را دو نوبت در یک حال نبیند " ۲۸
استشهاد از دو بیت دیوان اشعار سراینده این لطیفه دقیقه عجز و ناتوانی ما را از دست رسی بغیب منبع لایدرک به ثبات میرساند:

چاره هم اقرار بعجز است و پس ۲۹	نیست خرد را به صمد دست رس
در خم این مرحله پا در گل است	فکر که او کاشف هر مشکل است

۵- " هر که مزد عمل طلبد باغ بهشتش ارزانی دارند و آنکه مطلوب او خدا است از باغ بهشت مستغنی است " ۳۰

این جمله پر معنی همان بیان فصیحی است که در اولین صفحه مناجات راز و نیاز بدرگه الهی در کتاب " حدیقه ثنا " بآن برمخوریم :

گر نه ترا از تو تمنا کنیم چهل بود هر چه تقاضا کنیم ۳۱

۶- " خودبینی راستگوترین راهنمای منازل خدایی است و در طی منازل خدایی نردی راهزن تر از قاطع الطریق خودبینی نیست " ۳۲

دقت در این لطیفه کوتاه انسان را از یک طرف بفکر آیه مبارکه " من عرف نفسه فقد عرف ربه " وامیدارد و از طرف دیگر بیاد و اندیشه لئالی مخز و نه کلمات مکتونه میافتد که میفرمایند " جامه غرور را از تن برآرید و ثوب تکبر از بدن بیندازید "

۷- " ممارست کتاب طبیعت مُطالِع دقیق را باسرار ماوراء الطبیعه مطلع سازد " ۳۳
باز برای تشریح این جمله کوتاه بدیوان اشعار مراجعه کنیم که میفرمایند :

این سقف چیست کاینهمه مطبوع دلریاست	وآن چیره دست کیست که معمار این بناست ۳۴
نقش آشکار باشد و نقاش ناپدید	پیداست کار و کارگر از چشم در خفاست
در بر و بحر جلوه آثار ایزدی	در کوه و دشت پرتو انوار کبریاست

با یکدنیا معذرت و سپاس گزاری از صبر و شکیبائی سروران عزیز باید بگویم :
بیش از این گفتن مرا در خوی نیست بحر را گنجایش اندر جوی نیست ۳۵

یادداشت‌ها

- ۱- کتاب دیوان اشعار مصباح " حدیقه ثنا " مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۲ صفحه ۲.۹۷- نسخه خطی
- ۲- حدیقه ثنا صفحه ۴.۲۰- تمام عنوانهای الواح مبارکه حضرت عبدالبهاسست مراجعه بمقدمه کتاب حدیقه ثنا شود.
- ۳- حدیقه ثنا صفحه ۶.۱۵۹- حدیقه ثنا صفحه ۷.۲۳۵- حدیقه ثنا صفحه ۸.۱۲- حدیقه ثنا صفحه ۹.۱۶- حدیقه ثنا صفحه ۱۰.۵۰- حدیقه ثنا صفحه ۱۱.۴۱- حدیقه ثنا صفحه ۱۲.۵۲- کتاب عالم بهانی ۸- X.۵۲۶- حدیقه ثنا صفحه ۱۳.۵۴- اصل این یادداشتها در دارالانار معهد اعلی است .
- ۴- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله صفحه ۱۵.۲۰۲- جزوه بزم حقایق صفحه ۱۶.۳۴۲- حدیقه ثنا صفحه ۱۷.۷- تذکره شعراء بهانی جلد سوم تألیف جناب ادیب بیضائی صفحه ۱۸.۳۱۵- این نامه گهربار خطاب بجناب رضا جهانگیری است / آنچه بعلامت * گذاشته شده استخراج از کتاب منشآت مصباح صفحه ۵۲ از طبع چهارم طهران ۱۳۱۱ مییاشد. ۱۹- حدیقه ثنا صفحه ۲۰.۲۴۲- این دو بیت در دیوان مصباح انعکاس نیافته و فقط در ذهن محفوظ بود. ۲۱- حدیقه ثنا صفحه ۲۲.۱۴- حدیقه ثنا صفحه ۱۹۳. ۲۲- حدیقه ثنا صفحه ۲۴.۱۹۴- حدیقه ثنا صفحه ۲۵.۱۹۵- بزم حقایق صفحه ۲۶.۳۳۷- بزم حقایق صفحه ۲۷.۳۴۴- بزم حقایق صفحه ۲۸.۳۴۵- بزم حقایق صفحه ۲۹.۳۶۷- حدیقه ثنا صفحه ۳۰.۲- بزم حقایق صفحه ۳۱.۳۳۷- بزم حقایق صفحه ۳۲.۲- بزم حقایق صفحه ۳۳.۳۴۰- بزم حقایق صفحه ۳۴.۲۵۵- حدیقه ثنا صفحه ۳۵.۱۱۶- کتاب چهاروادی .